

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله

و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که اصل بحث که مرحوم نائینی مطرح فرمودند در راجع به مطلق و مشروط بود به این مناسبت واجب مطلق و مشروط وارد بحث های دیگر هم شدند ، یک بحثی ایشان راجع به واجب معلق که صاحب فصول مطرح کرده بود تصادفاً یک چند صفحه که ما هم نخواندیم یعنی مختصرش را خواندیم ، دائماً تکرار و تکرار که واجب معلق معقول نیست ، ایشان واجب معلق را معقول نمی داند .

چون دلیلش هم واضح است چون ایشان می گوید که قضایای شرعی ، خطابات شرعی از قبیل قضایای حقیقیه هستند ، قضایای حقیقیه تا موضوعشان محقق نشود تکلیف نمی شود معین بشود ، مثلاً الان وجوب نماز ظهر هست اما فعلی نیست تا اذان گفتند فعلی می شود ، نمی شود که هنوز شرط نیامده موضوع ، موضوع هم عرض کردیم در اصطلاح ایشان ، چون موضوع در کلمات اصولیین ، فقهاء ، علمای دیگر دارای معانی مختلف ، حالا معنای مقبول و قبولش را می گذاریم کنار اما در این اصطلاحاتی که در حوزه های دینی ما هست دارای معانی متعدد است .

موضوع در اصطلاح مرحوم نائینی آن چیزی است که از دایره ی اختیار خارج است یا به تعبیر ایشان فوق دایره ی طلب است ، یعنی طلب به او تعلق نگرفته است . اگر گفت اکرم العلماء مفاد هیئت که وجوب است حکم است ، اکرام را متعلق گرفتند ، علما را موضوع ، موضوع این است ، یعنی این طلب به این وجوب به علماء نخورده است معنایش این نیست که بروید عالم ایجاد کنید اکرام بکنید ، اگر عالم بود اکرام می کنیم و این موضوع فوق دایره ی طلب است طلب به آن نخورده است ، معنا ندارد طلب به آن بخورد و این موضوع باید محقق شود ، این اسمش را موضوع گذاشتند گاهی هم می گویند متعلق المتعلق اصطلاحش یکی است .

لکن اصطلاح موضوع در اصطلاح ایشان این است . آن وقت شما چطور می توانید تصور بکنید که هنوز موضوع نیامده و حکم پیدا بشود و اضافه ی بر او هنوز حکم نیامده مقدماتش واجب بشود ، مخصوصاً چون ذهنیت آقایان بوده که وجوب مقدمه ترشحی است از وجوب ذی المقدمه پس من اگر مستطیع شدم حج بر من واجب است حج در روز نهم ذی حجه است من از الان باید خودم را آماده بکنم بلیط و مقدمات و اینها ، تا روز نهم ذی حجه نشود یعنی موضوع نیاید که وجوب حج نمی آید تا وجوب حج نیاید وجوب مقدمات نمی آید

چرا این مقدمات واجب است ؟

مرحوم صاحب فصول برای اینکه از این مشکله نجات پیدا کنند طرح واجب معلق را دادند خصوصاً ما یک نحو دیگری از وجوب داریم که اسمش واجب معلق یا وجوب معلق است و آن اینکه وجوب فعلی بشود اما واجب استقبالی بشود، این خلاصه‌ی نظر صاحب فصول است.

پس الان که شما استطاعت مقدمات سفر حج را پیدا کردید وجوب حج فعلی است، لکن خود واجب که اتیان عمل باشد این استقبالی است در روز نهم ذی حجه است این حلی بود که به نظر مبارک ایشان، عرض کردیم یک دوسه بار چون گفتیم، در کلمات مرحوم نائینی فرمودند مرحوم صاحب فصول اقسام را سه تا کرده تثلیث الاقسام، واجب مطلق، مشروط و معلق، ظاهراً احتمالاً یا حالاً نائینی مراجعه نکردند با اینکه فصول کتاب مراجعه بود در آن وقت نگاه می‌کردند فصول را، قوانین کتاب درسی بود اما فصول هم می‌خواندند، فصول هم مورد عنایت بود.

عرض کردیم در فصول تثلیث نکرده است ایشان، یا مقرر ملتفت نشده یا خود ایشان، فصول می‌گوید واجب مشروط و مطلق، واجب معلق و منجز این یک تقسیم دیگری گرفته است نه اینکه تثلیث اقسام کرده است که ایشان دو، سه مرتبه این تعبیر را می‌کند که صاحب فصول، بعدش هم از عجایب این است که این محشی کتاب جامعه‌ی مدرسین عبارت فصول را آوردند اینجا را تعلیق نزدند که آقا ایشان تثلیث نکرده، تربیع است تثلیث نیست، واجب یا مطلق است یا مشروط باز تقسیم می‌دهد که واجب یا معلق است یا منجز.

منجز آن است که وجوب و واجب هر دو فعلی باشند، معلق آن است که وجوب فعلی باشد واجب استقبالی باشد این تقسیم دیگری است نه اینکه تثلیث اقسام، این را چند دفعه گفتم چون این اشتباه در کتاب آمده گفتیم تصحیح بشود ان شاء الله تعالی.

به هر حال مرحوم نائینی شاید چهار پنج صفحه نوشته، خیلی صحبت کردند راجع به کلمات صاحب فصول، عرض کردیم یک مقدار هم این کلمات را ایشان در بحث استصحاب تعلیقی آوردند اینجا ایشان همین مطالب را آوردند اشکال صاحب فصول را، واجب معلق را و ما عرض کردیم بحث ایشان در واجب معلق درست نیست، انصافاً اشکال ایشان به صاحب فصول وارد نیست لکن اشکال ایشان در بحث استصحاب تعلیقی چرا آنجا درست است، لذا ما هم استصحاب تعلیقی را قبول نکردیم نه به خاطر کلام نائینی به خاطر جعل.

خلاصه‌ی بحث عرض کردیم وجوب اعتبار قانونی است، این اعتبار تابع شرایط خودش است، یعنی بعبارة آخری اعتبار نکته می‌خواهد اگر نکته‌ای بود که این وجوب را فعلی بکند مشکلی ندارد وجوب فعلی می‌شود، تفکیک بین وجوب و واجب از نظر اعتبارات قانونی امور اعتباری مشکلی ندارد، لکن اثر باید داشته باشد، این نکته‌ی اساسی اش آن اثر قصه است نه نکته‌ی اینکه این امر فی نفسه محال است.

آن وقت بحثی که شد این شد البته مرحوم نائینی اشاره داشتند نتوانستند پرورش بدهند عرض کردم بعضی ها آمدند گفتند خوب اثرش همین وجوب مقدمات است ، اثر فعلی بودن وجوب همین وجوب مقدمات است ، وجوب را فعلی می دانیم تا بگوییم مقدماتش واجب است خوب این هم اثرش ، شما می گوئید تفکیکش اثر می خواهد اینکه شما وجوب را الان فعلی می گیرید اثر می خواهد خوب اثرش وجوب مقدمات ، ما وجوب را فعلی گرفتیم تا مقدمات واجب بشود ، اگر وجوب استقبالی بود مقدمات که نمی شود فعلی بشود که وجوب مقدمات که معنا ندارد دقت کردید ؟

لذا عرض کردم نائینی دارد این مطلب را اما همچنان که من توضیح دادم خدمتان به این روشنی نیست که بابا اثر این فعلیت وجوب این باشد که مقدمات را واجب بکند ، تا ترشح بکند . و لذا خود مرحوم نائینی گفت یک آقای دیگر هم همین مقدمات واجب معلق را قبول کرد اما از راه شرط متاخر درستش کرد ، از راه شرط ، یک توضیحی هم داد .

حالا ما بحث شرط متاخر چون بعدها خواهد آمد آنجا ان شاء الله توضیح می دهیم .

این هم راجع به این ، آن هم که می گویند شرط متاخر معقول نیست نه معقول است ، البته در کلمات اصحاب ما متاسفانه شرح شرط متاخر را حالا خیلی هم تاسف آور است خیلی دقیق نفهمیدند ، آنچه که دقیق است این است که یک امری متاخر باشد تاثیر بگذارد در یک امر متقدم ، خوب دقت کنید .

مثلا در همین بحث فضولی و اجازه مثلا عده ای گفتند اشکال ندارد شرط متاخر باشد کشف ، بنا بر کشف ، لکن اینها اشتباهشان این است که بنا بر کشف ، کشف می کند که عقد از وقت خودش تام است نه این اجازه الان این اثر را بگذارد ، لذا آنجا توضیحاتش را عرض کردیم شرط متاخر این است که آنی باشد که اثر بگذارد ، لکن این اثر را یک امر متقدمی باشد ، اینکه آقای خوئی آوردند و امثال آقای خوئی کاشف گرفتند ، این کاشف گرفتند که عقد در وقت خودش تام است این شرط متاخر نیست ، اشتباه شده است .

و عرض کردیم این مشکل خاصی ندارد یک مقدار عبارات سنهوری هم که از قانون دان های معروف عرب است خواندیم تعبیر ایشان این است ان للاجازة اثرا قهقرا ، اثر دارد اما اثرش قهقرائی است برمی گردد به خود عقد ، این اثر داشتن مراد از شرط متاخر کاشف نیست ، نه اینکه کشف بکند ، شرط باشد ، به این معنا که تاثیر داشته باشد با اینکه آن امر متقدم است این ، عمده ی کار این است ، آن که عقدی کار را درست می کند این است و عرض کردیم آنجا هم ان شاء الله خواهد آمد که آن هم مشکل خاصی ندارد اینکه می گویند اصلا معقول نیست و اینها نه معقولیت دارد مشکلی ندارد .

یکی از حضار: بنا بر نقل، اجازه ناقل باشد چه؟ اگر ناقل باشد... نمی تواند اثر بگذارد؟

آیت الله مددی: مثل اینکه گوش من یک کمی سنگین شده است.

یکی از حضار: می گویم اگر اجازه ناقل باشد چطور؟

آیت الله مددی: اجازه ناقل باشد که شرط متاخر نیست که از الان می شود.

یکی از حضار: عقد را قبل خوانده الان که نخوانده

آیت الله مددی: خوب می گوید اصل از الان است، چون با اجازه کامل شد ناقص بود از الان آثار ملک

ولذا همین مثال معروفی که زدیم مثلاً گاوش را فروخته دو روز، سه روز از شیر خورده است، بعد اجازه داد این شیری که خورده درست است مشکل ندارد، از وقتی که اجازه داد ملک اصیل می شود، تا اجازه نداده ملک خود مالک است، اثرش آن است دیگر اثری که دارد در باب نماء و منافع و اینهاست، علی ای حال ان شاء الله روشن شد مطلب؟

راه دوم این راهی بود که شرط متاخر درستش بکند، راه سوم راهی بود که مرحوم نائینی بود نائینی دارد در اینجا مقدمات این بحث را ایشان دائماً فاصله می شود من تکرار می کنم، این بحث را دارد در اینجا مطرح می کند به اسم مقدمات مفوته، طرح نائینی برای حل مساله مقدمات مفوته است، احتیاجی به مساله ای واجب معلق یا شرط متاخر نداریم از باب مقدمات مفوته آن وقت لذا ایشان می آیند مقدمات مفوته را شرح می دهند، این یک.

دو: به یک مناسبتی وارد این بحث می شوند که اصولاً در فقه، علمای فقه نسبت به مقدمات عمل قبل از عمل مواردش مختلف است می خواهند برای این کار را ضابطه مند بکنند. مثلاً گفتند اگر آب داشته باشد قبل از ظهر آب را نریزد، می داند که اگر آب را ریخت بعد از ظهر برای نماز ظهر دیگر آب ندارد، اما اگر آب نداشت و می داند برای ظهر هم آب ندارد اما می تواند خودش را جنب بکند، اجنباب نفسی جایز است، خوب چه فرقی می کند؟

یا الان می داند که ظهر آب ندارد الان که ساعت فرض کنید مقابل من نه و نیم است می تواند برود تحصیل آب بکند، گفتند تحصیل آب لازم نیست، چطور شد یک مقدمه ای را قبل از وقت لازم، این می خواهد مرحوم نائینی، روشن شد؟ مرحوم نائینی می خواهد این مطلب را شرح بدهند یعنی عرض کردم از مطلب خارج شدند وارد بحث های دیگر شدند و چند بار عرض کردم این سنخ بحثی را که الان

نائینی و آقایان بعد از نائینی در اینجا دارند در کتب اهل سنت اصلا مطرح نیست کلا ، و لذا آنها هم این مطالب ما را نمی فهمند اصلا این مباحث آنجا مطرح نیست .

حالا به هر حال چون من گاه گاهی این تذکر را می دهم که این سنخ بحث و طرح بحث در کلمات آنها ، بعد از اینکه ایشان مطلب را فرمودند وارد این بحث شدند ، آن وقت وارد این بحث شدند که اگر ملاک ، از راه ملاک چون ایشان بیشتر از راه ملاک ، ملاک را بعد توضیح می دهیم ، بعد ایشان فرمودند که مقدمات محل کلامه دو جور است ، یکی مقدمات علمیه است ، مثلا فحص بکنید که اصطلاحا فحص .

عرض کردم مقدمات علمیه اصطلاحا به احتیاط می گویند حالا ایشان به فحص هم زده است ، یکی فحص است ، یکی هم مقدمات مفوته وارد بحث مقدمات مفوته شدند ، آن وقت شروع کردند امور را بیان کردند .

امر اولی که ایشان مطلبی را که بیان دارند این است که قدرت دو جور است یا قدرت عقلی است یا قدرت شرعی ، قدرت عقلی آن چیزی است که عقل حکم می کند که کسی که می خواهد مکلف بشود باید قادر باشد ، تکلیف عاجز قبیح است این قدرت عقلی است ، این در همه ی احکام هست ، قدرت عقلی در همه ی احکام هست .

قدرت شرعی آن چیزی که در لسان دلیل می آید اگر در لسان دلیل آمد این اصطلاحا قدرت شرعی است و آثارش هم خوب واضح است فرق آثارش ، اصولا آنچه که در لسان دلیل می آید چون جنبه ی اثباتی دارد باید احراز بشود ، مگر اینکه شارع بیاورد یک اصلی را قرار بدهد برای احرازش و الا اگر اصل نگذارد باید احراز بشود .

مثلا فرض کنید راجع به می خواهیم پشت سر یک امام جماعتی نماز بخوانیم آیا شارع اصلی گذاشته که اصل صحت قرائت این شخص است یا نه ، اگر چنین اصلی را شارع قرار داد شما نماز می خوانید تحقیق هم نمی خواهد بکنید قرائتش صحیح است یا نه ، اما اگر چنین اصلی نشد قاعدتا باید احراز بکند ، احراز صحت قرائت بکنید ، فتوا هم بر همین است احراز صحت قرائت بکنید .

بله در این شرایط امام جماعت عدالت را عده ای از اهل سنت و شیعه قائل شدند که احراز نمی خواهد اصالة العدالة هر مسلمانی اصل اولی این است که عادل باشد ، که اصطلاحا به آن می گویند اصالة العدالة ، عرض کردیم این از قدیم مطرح است

جدید هم نیست در کلمات مثل شیخ طوسی در فقه در آن مبسوطش مفصل آمده بعد از ایشان هم در میان شیعه مفصل این بحث شده است و بنای اصحاب فعلا بر این است که اصالة العدالة جاری نیست یعنی عدالت امام را هم باید احراز بکنید ، اگر آمد که البته اگر ، چون در کلمه‌ای که الان در متن روایت است نماز جماعت عادل در ذهنم نیست من ثقی بدینه در ذهنم است ، لا تصلی الا خلف من ثقی بدینه ، حالا اگر فرض کنیم کلمه‌ی عادل بود باید احراز بشود . این جزو قواعد مسلم است .

مثلا من باب مثال اگر سابقا طهارت داشت با وضوء بود حالا شک کرد از مالک نقل شده باید وضوء بگیرد چون شارع گفته لا صلاة الا بطهور باید وضوء بگیرد ، خوب الان ما استصحاب می‌کنیم دیگر می‌گوییم استصحاب بقاء بر طهارت ، مالک استصحاب بقاء بر طهارت را قبول نمی‌کند ، استصحاب در طهارت را ، در غیر از طهارت هم قبول نمی‌کند ، البته یک روایت اهل سنت دارند در بخاری هم آمده که اگر در اثناء نماز شک کرد که مثلا چیزی از او صادر شده یا نه ، ادامه بدهد و نمازش درست است این را دلیل بر استصحاب گرفتند ان الشیطان یجلس بین الکذا و یوهم للانسان و الی آخره .

البته ما تعابیر تندتری هم داریم ایاک ان تحدث وضوءا حتی تسمع صوتا او تجد ریحا الی آخر بحث مباحثی که در بحث استصحاب مطرح کردیم اما مالک می‌گوید نه ، چرا چون می‌گوید آن روایتی که می‌گوید اگر شک کردی بنا بگذار بر استمرار نماز این در نماز است ، اگر خارج نماز بود باید احراز طهارت بکنید دقت می‌کنید ؟ این تعبد به نص یعنی چون در آن نماز آمد که اگر شک کردی ادامه بده این را ما نمی‌توانیم به خارج نماز سریان بدهیم ، حالا تصادفا روایتی که مادر باب استصحاب داریم ایوجب الخففة والخفقتان در وضوء این برای خارج نماز است ، آن معلوم می‌شود که اگر روایت از امام باقر باشد چون معلوم نیست از کیست روایت ؟

اگر از امام باقر باشد زراره از امام سوال می‌کند که چرت که زد آیا وضویش با اینکه در نماز نیست می‌فرماید نه لا تنقض الیقین بالشک ، نقض یقین به شک نکن ، علی ای حال این بحث اگر جایی در لسان دلیل آمد قاعده‌اش احراز است ، آن وقت اگر در لسان دلیل قدرت آمد عرض کردیم قدرت در مقابلش انواع دارد مثلا لم تجدوا ماء در مقابل قدرت ، قدرت در لسان دلیل حج استطاع الیه سیلا گرفتند ، یکی دو تا روایت هست در باب دین است در باب زکات است لا یقدر علی ادائه به نظرم تعبیر لا یقدر داریم ، قدرت تعبیر به قدرت در روایات داریم اما تعابیر دیگری را هم داریم که مثلا در مقابل او قرار می‌گیرد .

.....
علی ای حال اگر در لسان دلیل قدرت آمد که قدرتی را اخذ کرد این می شود قدرت شرعی ، آن وقت فرقی هم این است قدرت شرعی بعنوان در لسان دلیل اخذ شده است ، قدرت عقلی بعنوان در لسان دلیل نیامده است . و این تقسیم قدرت شرعی و قدرت عقلی را بیشتر به لحاظ حالت شک هم دارند که اگر شما کردید که آیا قدرت دارید یا نه اگر قدرت شرعی باشد مجرای احتیاط است یا اشتغال است ، اگر قدرت شرعی باشد مجرای برائت است این دو تا را با هم دیگر فرقیشان را یادتان باشد .

یعنی اگر قدرت ، قدرت عقلی باشد اگر شک کردید مجرای احتیاط است باید انجام بدهید ، چرا چون عرض کردیم قدرت عقلی به عنوان قدرت اخذ نشده است ، البته این قدرتی است که آقایان در اینجا دارند و مسلم گرفتند این در نظام عبد و مولا است اشتباه نشود یعنی مولا به عبدش نمی تواند امر به چیزی بکند که قادر

آن وقت یک بحث دیگری که پیش آمده در نظام قانونی چطور ؟ اینها آمدند گفتند در نظام قانونی ، یعنی به عبارت دیگر همان نظام قانونی را تفسیر کردند به نظام عبد و مولی مثلاً شما به ۱۰۰ نفر برده دارید عبد دارید مقابلتان می گوید هر کدامتان یک سطل آب بیاورید ، خوب طبیعتاً به این ۱۰۰ نفر که می گوید فرض کنید ۲ نفرشان مریضند نمی توانند بیاورند خوب آنها معذورند توانایی ندارند عاجزند ، خطاب شامل آنها نمی شود ، اینها می گویند یا ایها الذین آمنوا هم از این قبیل است فرقی نمی کند ، کانما ۱۰۰ تا عبد .

و لذا اگر عبید متعدد بود خواهی نخواهی خطاب منحل می شود اگر خطاب قانونی هم بود خطاب منحل می شود این حرف مرحوم نائینی است . این را آقایانی که خطابات قانونی را در آوردند که عرض کردم مرحوم آقای سید محمد تقی خوانساری در ، ظاهراً اول ایشان باشد قبل از ایشان ندیدم بعد هم مرحوم آقای خمینی پیروی کردند این خطابات قانونی را روی این جهت است که در خطابات قانونی ، قدرتی که در خطابات قانونی است قدرت عامه ی مردم است ، اما قدرت شخص لحاظ نمی شود مگر قائل به انحلال بشویم ، اگر قائل به انحلال نشدیم آن قدرت عمومی است ، روشن شد ؟

این اشکالی که من عرض کردم چند دفعه که آیا قدرت جزو شرایط عامه ی تکلیف هست یا نه این ناظر به این است یعنی کانما اینها تصور می کردند که اگر شما ۱۰۰ تا عبد داشتید یک مطلبی را به اینها گفتید این انحلال پیدا می کند به هر عبدی انحلال پیدا می کند آن عبد ، هر عبد تکلیف خودش را دارد .

یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا این هم مثل همان است این هم همانطور است کسی که قدرت دارد می تواند کسی که ندارد نه . و عرض کردیم که معنای مشهور و معروف در مبانی نجفی ها ، آقایان نجفی ها که مراد من از نجفی ها امثال مرحوم آقا ضیاء و مرحوم نائینی و آقای خوئی و اینها ، معروف در اینها قدرت را دخیل می دانند که اگر قدرت عقلی نداشت خطاب ندارد .

بعضی از آقایان که حالا نمی خواهم اسم ببرم می گفتند اگر دخیل در خطاب نباشد دخیل در ملاک خطاب هست یک تصویری برای ملاک ، یعنی انحلال به حسب ملاک خطاب ، نه خود خطاب ، من چند دفعه عرض کردم بحثم ، نائینی هم اینجا از اول بحث را برد روی ملاک ، اصولا ما در اصول بحث را روی ملاک بردن خیلی روشن نیست مشکل است ، توضیحش را بناست بعد بدهم ان شاء الله تعالی ، توضیح کافی عرض کنم که دیگر کاملا جذور مساله روشن بشود .

آن که ملاکات الان غیر از اینکه من عرض کردم یک مبحثی که در کتب اهل سنت خیلی رویش حساب شد همین بود ، اشاعره ملاکات را منکر شدند آن که به اصطلاح موجب امر است ترجیحش به اراده ی مولا است آن که مولا می خواهد هر چه که می خواهد ، می خواهد ملاک باشد یا نباشد و معتزله قائل به ملاکات شدند و این فقه ، البته فقه مقاصد تقریبا در میان اهل سنت کلا اشاعره و اینها جا افتاده است آن یک راه دیگری است راه قیاس و مقاصد .

علی ای حال در میان شیعه بحث ملاکات این به این معنایی که الان دارند مطرح می کنند اصولا مطرح نبود حالا به هر حال فعلا مرحوم ، و ما توضیح می دهیم انصافا کار ملاک مشکل است بررسی ملاک مشکل است توضیحاتش را بعد عرض می کنیم ، این راجع به این قسمت کار .

پس یا قدرت شرعی است یا عقلی ، آن وقت اگر شک در قدرت کردیم در قدرت شرعی برائت جاری می شود چرا ، چون قدرت شرعی در لسان دلیل اخذ شده است ، اگر بود ان قدرت علی ذلک ، استطاع ، اگر شک کرد استطاعت پیدا شد یا نه اصل عدمش است ، شک کرد استطاعت آمده است ، البته عرض کردیم من توضیح مفصل عرض کردم به نظر ما استطاع به معنای قدرت نیست یعنی دیگر نمی خواهد تکرار کنیم ، یک اشتباهی است نمی دانم حالا چطور شد در ذهن علمای ما متاسفانه این آمده که استطاعت را به معنای قدرت گرفتند ، استطاعت به معنای قدرت ، البته این هست چون بعدها مساله ی جبر و استطاعت را مطرح کردند و

استطاعت را در مقابل جبر گرفتند این هست اما این مراد آیهی مبارکه نیست ظاهرا ، ارادهی آیهی مبارکه مضافا به اینکه استطاعت در اینجا مقید به سبیل است استطاع الیه سبیلا .

سبیل هم کنایه از سفر است ، مطلق قدرت نیست که آقایان مطلق قدرت گرفتند سفر مقدورش باشد ، حالا البته اینها مقدور گرفتند ما عرض کردیم سفر برای ایشان سهل و آسان باشد ، طوع اراده ، سفر و الا مثلا همهی مثلا مسلمانها ، اکثر مسلمانها شاید به سختی مخصوصا آنهایی که نزدیک مکه هستند سمت عراق و اینها پیاده مثلا دو ماه ، سه ماه راه بیافتند .

از نجف یک وقتی یک عدهای از طلبه‌های نجف راه افتادند از همین راه عرعر پیاده رفتند تا مکه پیاده رفتند که در راه هم بعضی از این عشایر عرب اینها یک کمی مثلا سماور و اینها داشتند دزدیدند از آنها آن وقت آن امیر منطقه خبر دارد شد آمد رئیس دزدها را خودش با چاقو شکمش را پاره کرد ، زد شکمش را پاره کرد رئیس دزدها را علی ای حال .

این می شود رفت این خوب لکن این سفر برای این سهل نیست نه اینکه مقدور نیست مقدور هست سهل نیست و من تعجب می کنم من به ذهنم می آید آیهی مبارکه اجنبی است از این حرفهایی که این آقایان زدند اما خوب دیگر حالا چون گفتند ا هم می گوئیم و الا به نظر من که آیهی مبارکه کلا اجنبی است از این معنایی که آقایان گفتند .

علی ای حال بنا بر اینکه استطاعت به معنای قدرت باشد اگر شک کرد در حصول استطاعت چون اصل عدمش است باید استطاعت احراز بشود تا راه بیافتد تا قدرت احراز نشود راه نیافتد . اما در جایی که قدرت در لسان دلیل نیامده باید انجام بدهد تا عجز پیدا کند ، لذا عرض کردیم در حکم عقلی ، احکام عقلی مختلفند ، در حکم عقلی در باب تکلیف و قدرت برگشتش به یک حکم سلبی است ، نه احراز عنوان قدرت ، چون تکلیف عاجز قبیح است ، اگر رسید به حد تکلیف عاجز قبیح است ، دقت کردید؟ این دو تا را فرق بگذارید در احکام عقل

مثلا فرض کنید ما در جامعه مثلا می گوئیم در جامعه در بحث لا ضرر ذیل لا ضرر که یکی از تنبیهاتش هم همین است که آیا لا ضرر در احکام اجتماعی هم جاری می شود یا نه ، ما آنجا متعرض آن مطلب شدیم انصافا ادارهی جامعه با لا ضرر مشکل است یعنی ما می آییم جامعه را اداره بکنیم به نحوی هر چه ضرر در جامعه است آنجا جلوییش را بگیریم تا ضرر نیامده رها بکنیم آنجا را بکنیم ، رسیدیم به ضرر جلوییش را بگیریم .

اداره‌ی جامعه بر اساس نمو و رشد و کمال است نه بر اثر لا ضرر، اصلاً با لا ضرر نمی‌شود جامعه را اداره کرد دقت کردید می‌خواهم، یعنی این دو تا با همدیگر، مثل تربیت، تربیت یک امر وجودی است نه اینکه ما به بچه کار نداریم تا رسید به درجه‌ی انحراف جلوی‌ش را بگیریم نه یک امر

اگر جاهایی از قبیل رشد و نمو و البته بنا بر اینکه فرق بین رشد را به اصطلاح توسعه‌ی کیفی بگیریم، نمو را توسعه‌ی کمی بگیریم، چون در اقتصاد هر دو را دارند، هم توسعه‌ی کمی مطرح است هم توسعه‌ی کیفی مطرح است هم مثلاً ثروت جامعه برود بالا هم کیفیت استفاده‌ی آخر بحث‌ها، بین رشد و نمو را این جوری فرق می‌گذارند.

علی‌ای حال اینها را در جامعه باید این مطرح بشود بنشینیم به لا ضرر بگوییم آقا جامعه را رها کن تا به لا ضرر که رسید آن وقت جلوی‌ش را بگیریم این نیست نه، بله ما چون لا ضرر را جور دیگری، عرض کردم اشکال مرحوم شیخ الشریعة را هم چرا آقایان به لا ضرر اینقدر تمسک نکردند اهل سنت خیلی تمسک کردند و توضیحاتش را هم عرض کردیم که لا ضرر در قرن دوم، قرن اول و از اواخر قرن اول و در اوایل قرن دوم بین فقهای عامه در میدان فقه خیلی جا افتاد و توضیح نکته‌ی فنی‌اش را هم عرض کردم.

از همان قرن صحابه یعنی بعد از رسول الله مشکلی که صحابه روبرو شدند خیلی از احکام را دیدند بیان نشده است، موضوعات جدیدی پیدا شد حکمش نه در قرآن آمده و نه در سنت آمده است، سنت هم به این معنا که مثلاً همان خلیفه مثلاً عمر جمع می‌کرد می‌گفت کسی از رسول الله در این باره مطلبی شنیده است؟ می‌گفتند نه تمام شد پس سنت هم نیست، بحث سنت را به این نحو حل می‌کردند، در صورتی که در شیعه بحث سنت به رجوع به وصی بود وصایت بود اصلاً سنخ تفکر عوض می‌شد دقت کردید؟ اصلاً سنخ فکر عوض می‌شد.

آن وقت اینها وقتی که گیر کردند در این جور مسائل سعی کردند جواب پیدا بکنند، جواب‌ها را حالا یک راه نسبتاً، نسبتاً مشهورترش حالا همه‌شان هم نه، قیاس بود و رأی بود، عرض کردم در قرن اول رأی می‌گفتند، قرن دوم قیاس، خود اهل سنت نوشتند، قیاس بود راه دیگرش این بود که دائماً به قواعد درست کردند، مثلاً گفتند لا ضرر و لا ضرار آن وقت احکام را از همین لا ضرر در آوردند، مثلاً حرمت اعانة علی الاثم.

شما انگور را به شخصی نفروشید که بداند شرابش می کند این اعانه‌ی بر اثم است ، خود فروش خمر البته دلیل دارد اما حالا مناقشاتی شده ان الذی حرم شربها حرم ثمنها روایتش این جوری است ، چون دارد یک کسی برای پیغمبر شراب می آورد یک سفر که آمد پیغمبر گفت ما شراب را ممنوع کردیم ، ظاهرا این شراب همان شراب خرمایی است نه شراب انگوری است بعد گفت پس چه کار کنم بعد به نوکرش به آن عبدش که آنجا بود گفت برو بازار این را بفروش ، پولش را بیاور که بدهم به رسول الله ، پیغمبر فرمودند فایده ندارد ان الذی حرم شربها حرم ثمنها ، اگر خودش حرام است ثمنش هم حرام است فایده ندارد که تو بروی بفروشد و بیاوری ثمنش را به من بدهید .

علی ای حال اما اینکه شما انگور الان می فروشید ، او شراب می کند اینها را ، و لذا این سنخ قواعد خیلی در دنیای اسلام بروز و ظهور پیدا کرد ، خیلی ، چون یکی از راه‌هایی که توانستند مشکلات را حل بکنند همین قواعد بود البته ان قواعد را بعدها اخیرا بعدها هم البته شد اما دیگر اخیرا در دنیای شیعه مثلا ۲۰۰ سال است در دنیا شیعه یک عده‌ایش را مسائل اصولی قرار دادند ، مثل استصحاب در شبهات حکمیه ، یک عده‌ایش را هم قواعد فقهی قرار دادند مثل لا ضرر .

یکی از حضار : استاد مشکلی که اهل سنت بعد از رحلت حضرت ختمی مرتب دچارش شدند که ما نشدیم شیعه به وصایت مراجعه می کرد ، خوب ما هم بعد از غیبت صغری مواجه شدیم دیگر

آیت الله مددی : گفت فارجعوا فیها الی روات احادیثا

یکی از حضار : خوب الان کانگرو را چه کار کنیم ، فقط روات احادیث

آیت الله مددی : خوب روات احادیث اگر کسی خوب مسلط باشد در می آورد ، یعنی امام زمان می خواهند بفرمایند من ۲۵۰ سال بعد از پیغمبر پدران من تمام احکام را ، چون الان یک مشکلی که ما داریم بعضی از ، حتی بعضی از احکام طهارت هست ممکن است روایتش در کتاب دیات و مسائل باشد با اینکه تنظیم کردند با اینکه مرتب کردند باز هم هنوز نا منظمی دارد .

یکی از حضار : استاد موضوع نبوده ، زرافه نبوده ، کانگرو نپرسیدند حرام بوده یا حلال .

آیت الله مددی: نمی خواهد به اسم کانگرو بپرسند، شما در چه قسمتش بحث می کنید یک بحثی راجع به این می کنید که آیا نجس است یا نه، خوب آن بحث را کردند به عنوان اصاله عدم تزکیه، گفتند اگر اصاله عدم تزکیه جاری شد پس این نجس است اگر جاری نشد که آقای خوئی جاری نمی دانند پس این پاک است. مساله ی خوردنش هم چون اگر اصاله عدم تزکیه می شود میته حرام است، اصلا اگر به اصطلاح چیز شد قاعده ی حل جاری بشود.

یکی از حضار: نه قابل تزکیه است یا، اصلا حیوان قابل تزکیه است

آیت الله مددی: این را خوب بحث کردیم دیگر، گفتیم شکی که در تزکیه می کنیم ۵ نحو است، خوب اینها را همه را بحث کردیم، فقیه کار فقیه این بود آن روز هم این روایت را خواندم این در روایت مشهورش است من در ذهنم انا لا نعد رجل منکم فقیها حتی يعرف معاریض کلامنا، معاریض را خیال کردند تعارض است نه معاریض گوشه و کنار است، می گویند به من گوشه زد کنایه زد.

یعنی آن لطافت ها و ظرافت های کلام، و لذا امام فرمود ان الایه لتتصرف الی سبعین وجها، آن معاریض کلام است این بعد فرمود روایت احادیثا یعنی تمام را پدران من اجداد من بیان کردند این را بگذارید شأن فقها برای شما بیان می کنند.

یکی از حضار: یعنی ما قوانین کلی را به ما یاد دادند

آیت الله مددی: قواعد کلی، آن خود امام دارد انما هی اصول علم نرثها کابر عن کابر، قواعد کلی است.

اصلا سر اینکه ابو حنیفه جابر جعفری را می گفت این دروغ گو است اصلا عرض کردم اهل سنت یک نفر دیگر هم هست عمده ی این الان عرض کردم به شما چند بار در همه ی کتب اهل سنت که تحقیق می کنند تا به جابر می رسند می گویند کذاب، جابر بن یزید جعفری، این را ابو حنیفه گفت کذاب، چون معاصرش است. چرا گفت کذاب گفت من چون شب می رفتم در خانه برای خودم فروع فقهی درست می کردم صبح می آمدم به جابر می گفتم در کوفه بود دیگر، جابر می گفت نه این برای تو نیست حدیثی ابو جعفر محمد بن علی عن ابیه عن رسول الله، گفت این یک فرع را خودم درست می کردم این برمی داشت حدیث برای من می خواند پس این دروغ گو است.

این ملتفت نبود که امام کلیات را فرمودند، امام می خواهند بگویند پیغمبر همه چیز را گفته است، در آن روایت دیگر دارد که محمد بن مسلم وارد شد بر ابو حنیفه گفت مثلا از دریا شتر در آمد، از دریا مثلا گاو در آمد، ابو حنیفه گفت آقا این بحث ها را بگذار کنار اگر فلس داشت می خوریم و الا نمی خوریم حالا می خواهد شتر باشد، گاو باشد، هر حیوانی از حیوانات باشد، دقت کردید؟ این اصلا دو تفکر است، یعنی همان جزئیات این سر اینکه جابر را بدبخت را اتهام به کذب زد این است جابر کذاب نبود نستجیر بالله، کذاب نبود.

جابر آن قاعده را بعدش هم امام باقر به ایشان حدیثی، حدیث ابی و حدیث ابی حدیث جدی و حدیث جدی و الی حدیث رسول الله خوب این بحث ایمان و اعتقاد شخص است بحث کذب نیست این اشتباه نشود، علی ای حال این بحث ها را متعرض شدیم.

پس بنابراین این قدرت را که مرحوم نائینی در اینجا فرمود حالا، مثلاً شما برای شما واجب است نفقه‌ی عیال، نفقه‌ی عیال می‌دانید مطلقاً واجب است حتی اگر زن میلیاردر هم باشد شما باید نفقه‌ی ایشان را بدهید، اما نفقه‌ی اولاد و والدین، عمودین و فرعین، نفقه‌ی والدین یا نفقه‌ی اولاد در وقتی واجب است که آنها فقیر باشند اگر محتاج نباشند نفقه واجب نیست، حالا اگر بچه‌اش فقیر است یا پدرش فقیری است نفقه واجب است این شک می‌کند که آیا من می‌توانم بروم امروز با این کار نفقه‌ی پدرم را در بیاورم یا نه حق این است که باید کار بکند، اشتغال جاری بشود احتیاط چون شک در قدرت عقلی است، در بحث نفقه قدرت عقلی است در لسان دلیل نیامده قدرت، پس ایشان باید برود کارش را انجام بدهد اگر رسید به حدی که عاجز است دیگر تمام شد، دقت کردید؟ فرق بین قدرت عقلی و شرعی روشن شد؟

در قدرت شرعی چون در لسان دلیل اخذ شده این باید احراز بشود، در قدرت عقلی در لسان دلیل نیامده است آنچه که هست جانب سلبی است، چون تکلیف عاجز قبیح است دقت کردید؟ و لذا عرض کردیم یک جایی آقای خوئی عرض کردم در کل کتاب محاضرات یک جا حالا چطور شده از قلم ایشان افتاده ایشان می‌آید می‌گوید قدرت شرط نیست، آقای خوئی مثل نائینی است قدرت را شرط می‌داند مثل مرحوم آقای خمینی نیست که قدرت را شرط نداند، آقای خوئی قدرت را شرط می‌داند یک جا در کتاب محاضرات، جلد ۳ محاضرات است به نظرم جلد ۳ باشد، ایشان می‌گویند نه قدرت شرط نیست عجز عذر است کسانی که قدرت را شرط نمی‌دانند می‌گویند عجز عذر است دقت کردید این دو تا را با هم دیگر و فرقی.

آن وقت در قدرت عقلی می‌گویند اشتغال جاری می‌شود این احتیاط، اگر شک کرد که امروز برود کار بکند نفقه را می‌دهد یا نه باید برود کار بکند تا معلوم بشود عاجز است، اما اگر شک کرد مستطیع شده یا نه لازم نیست، دقت کردید؟ البته این را نوشتند که اگر شک کرد در استطاعت مثلاً می‌داند که اگر دفاترش را نگاه بکند مطلع می‌شود می‌گوید فحص بکند این یک بحث دیگری است ها، این یک چیز دیگری است نکته‌ی فنی دیگری دارد، که آقایان هر کدام یک نکته‌ای گفتند ما هم یک نکته‌ای به ذهنمان رسیدن آن را ان شاء الله بعد بحث می‌کنیم ان شاء الله نکته‌هایش را عرض می‌کنیم، دقت فرمودید چه می‌خواهم عرض کنم، این بحث دیگری است.

پس بنابراین اگر در قدرت شرعی شک کرد اصاله البرائة جاری می شود ، اگر در قدرت عقلی شک کرد اصاله الاشتغال جاری می شود
یعنی اصاله الاحتیاط ، تو باید بروی زحمتت را بکشی اگر معلوم شد عاجز هستی نتوانستی تحصیل بکنید آن وقت معذور هستید به مجرد
اینکه شک کرد که من بروم امروز کار بکنم می توانم نفقه ی پدرم را بدهم یا نه این کافی نیست که ایشان رها بکند و نرود کار بکند ، ایشان
باید بذل جهد بکند تا تبیین عجزه که ایشان نمی تواند نفقه ی پدر را بدهد .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين